

مردم کوفه از زبان امیرالمؤمنان علی (ع)

دکتر سید جعفر شهیدی

چکیده:

نهج البلاغه در فرازهایی از کلام امام روی به کوفیان دارد. این فقره ها گرچه بیشتر در نکومش آنان است، اما می توان در بررسی آن به روحیات مردمان آن خطه پی برد.

مردم عراق را بازماندگان سومریان و مهاجران سامی، مردمی از خطه جنوبی عربستان به نام انخیمان یا آل منذر که در حیره تنزدیکی نجف ساکن شدند. گروهی دیگر به شمال شبه جزیره رفته و به غسانیان شهرت یافتند. زمان کشورگشایی مسلمانان، به سال شانزدهم و هفدهم هجرت، به فرمان خلیفه دوم دو شهر کوفه و بصره را به جهت مقری برای سپاه اسلام پی نهادند. این دو شهر به زودی دچار تحول شدند و کوفه به بازاری تبدیل شد که بازرگانان را از هر سو پذیرا بود.

احوال مردم کوفه را چنین گویند: به یکباره به کاری در آیند و دسته دسته خود را کنارکشند. هنگامی کاری را به پایان برند که فرمان روایی سختگیر بر آنان حاکم باشد. اگر حاکمی به عدالت و باروری خوش با آنان برخورد کند، ابتدا روی خوش نشان دهند، سپس او را تنها گذاشته و با او در می افتند.

اما چرا کوفیان از امام روی برتافتند؟ اعراب را از دو تیره عدنانیان (فرزندان اسمعیل) و قحطانیان (نوادگان سام نوح) می دانند. آنان از دیرباز در رقابت و چشم هم چسبی با یکدیگر بودند. به رسم اعراب، عرب جز با غیر عرب یا عرب غیر مسلمان نمی جنگد؛ اما جنگ های زمان امام (ع) جنگ عرب با عرب بود و هر دو مسلمان، و اصحاب علی (ع) سال ها از ققاهت اسلامی دور بودند و درک این مسئله را نداشتند که سرکوبی سرکشان داخلی نیز ضروری است. آنان از جنگ جز غنیمت چیزی نمی دانستند و چون پس از جمل از غنایم بازماندند، آن را خوش نیافتند.

در صفین وضع بدتر بود؛ مردم یک قبیله نمی در کنار علی و نیمی در سپاه معاویه، و طبیعی است که این جنگ با توجه به عدم وجود ققاهت اسلام آنان را خوش نیابد.

کلید واژه ها:

امام علی، کوفیان، جمل، صفین.

در مجموعه سخنان امیر مؤمنان علی(ع)، که شریف رضی - ره - آنرا گرد آورده و نام آنرا *نهج البلاغه* نهاده است، خطبه‌هایی از امام(ع) درباره مردم کوفه می‌بینیم؛ اندک ستایش (نهج البلاغه، خ ۱۰۷) و بیشتر نکوهش، تا آنجا که به نفرین می‌کشد و امام مرگ خود را از خدا می‌خواهد. آن که تاریخ اسلام را به دقت نخوانده و آن کس که مردم آن روز عراق را نشناسد و از پیشینه آنان ناآگاه باشد، در می‌ماند که موجب ناخشنودی امام(ع) در این خطبه‌ها چیست؟ در این بحث، کوشش شده است، با توجه به مضمون خطبه‌های آن حضرت، عراقیان و خوی و خصلتی که از آن برخوردار بودند، شناخته شود.

مردم عراق در روزگاران پیش از اسلام ترکیبی خاص داشتند؛ گروهی، بازماندگان سومریان و مهاجران سامی بودند؛ مردمی هم از جنوب عربستان بدان‌جا مهاجرت کرده و در سرزمین حیره، نزدیک نجف کنونی، سکونت جسته بودند و به نام لخمیان یا آل منذر معروف بودند؛ گروه دیگری هم از این مردم به شمال شبه جزیره رفته و در آنجا ماندند و به غسانیان شهرت یافتند. در جنگ‌هایی که میان ایران و امپراتوری روم شرقی در گرفت، لخمیان از پادشاه ایران حمایت می‌کردند و غسانیان از امپراتوری روم.

چون سپاهیان اسلام از شبه جزیره عربستان به سوی شرق رفتند و عراق را گشودند، به سال شانزدهم و هفدهم از هجرت، به فرمان عمر دو شهر را در عراق به نام کوفه و بصره پی افکندند تا جایی برای سپاهیان باشد که از عربستان به سرزمین‌های شرقی می‌روند. بصره، چنان که می‌دانیم، در نزدیکی دریاست و کوفه در سرزمینی گسترده و برخوردار از آب دجله و فرات و آماده برای کشاورزی. زمانی داراز نکشید که این دو شهر موقعیت نظامی خود را از دست داده و به شهرهایی پرتحول و جنب و جوش مبدل گشتند؛ بصره حالت بندر بازرگانی به خود گرفت و کوفه فراهم آمدنگاه مردمی شد که از ایران و جنوب عربستان بدان روی آوردند. اما عرب‌هایی که از شبه جزیره به عراق آمدند، شمالیان، بیشتر در بصره و جنوبیان بیشتر در کوفه جای گرفتند.^۱

می‌توان گفت کوفه در آن سال‌هایی که از آن گفت‌وگو می‌کنیم، بازاری را می‌مانست که بازرگانان و کاسب‌کاران از هر سو در آن گرد آمده بودند تا سود خود را به دست آرند. هماهنگی آنان تا آنجا بود که هر یک منفعت خود را در خطر نیند، و چون چنین می‌دید، از جمع می‌برید. برای این که با مردم عراق آن روز در روزهایی که از آن گفت‌وگو می‌کنیم، بیشتر آشنا شوید، عباراتی را که ابن کوا در پاسخ معاویه گفته است، می‌آورم:

«هنگامی که از او خواست مردم شهرهای بزرگ اسلام را بدو بشناساند، گفت کوفیان یکباره در کاری درمی‌آیند و دسته دسته خود را از آن به کنار می‌کشند (زیدان، ۶۴).

بر این جمله باید افزود که عراقیان هنگامی با هم کاری را به پایان می‌برند که فرمان‌روایی سخت‌گیر و ستم‌کار بر سر آنان باشد. در دوره‌ای که از آن سخن می‌گوییم، هرگاه مردانی چون زیاد و حجاج پسر یوسف حکم‌ران آنان بودند، همگی فرمان‌بردار بوده‌اند و اگر حاکمی خواسته است با عدالت با آنان رفتار کند، در آغاز به او روی خوش نشان داده و سپس او را تنها گذارده‌اند و سرانجام با او درافتاده‌اند.

۱. تفصیل بیشتری در این باره در کتاب *پس از پنجاه سال*، تألیف دکتر سید جعفر شهیدی، صص ۹۹ - ۱۰۶ آمده است.

گشودن عراق، چنان که می‌دانیم، در خلافت ابوبکر آغاز شد. در دوران کوتاه خلافت او و حکومت عمر و عثمان، مردم این سرزمین خود را در اختیار خلیفه نهادند و در کنار دیگر مسلمانان شبه جزیره به جنگ پرداختند. مرکز حکومت، مدینه بود و دستورها از آن شهر می‌رسید و همگی انجام می‌دادند. اما تنها عرب‌های یمانی و قیسی نبودند که در این شهر فراهم گشتند، گروهی از موالی نیز اندک‌اندک در آنجا گرد آمدند و گرد آمدن اینان در این شهر نظامی-سیاسی، رفته رفته مشکلاتی پدید آورد که در نهضت‌های بعدی اثری فراوان داشت؛ لیکن در دوره خلافت عمر و آغاز خلافت عثمان چندان آشکارا نمی‌نمود. با دست‌اندازی خویشاوندان عثمان در کار حکومت و روی خوش نشان دادن او به آنان، آزدگی‌ها از خلیفه بیشتر شد؛ مردم از ایالات‌های اسلامی رو به مدینه نهادند و سرانجام، چنان که می‌دانیم، به خانه او ریختند و او را کشتند.

گفته‌اند همان روز که عثمان کشته شد، مردم با علی (ع) بیعت کردند (طبری، ۲۰۶۸). در برخی تاریخ‌هاست که هفت روز مسلمانان بی‌خلیفه ماندند تا آن که علی (ع) را به خلافت برگزیدند (یعقوبی)، و در برخی روایت‌هاست که پس از دو روز با او بیعت کردند (طبری، ۳۰۷۶). در میان بیعت کنندگان، نام طلحه و زبیر را می‌بینیم. این دو تن به دل‌خواه یا با تأکید مالک‌اشتر، با علی (ع) بیعت کردند؛ اما چنان که می‌نماید، خود به خلافت چشم داشتند. علی (ع) در یکی از خطبه‌های خود چنین می‌گوید:

«هر یک از دو تن کار را برای خود امید می‌دارد، دیده بدان دوخته و رفیقش را به حساب نمی‌آورد. نه پیوندی با خدا دارند و نه با وسیلتی روی بدو می‌آرند. هر یک کینه دیگری را در دل دارد و زودا که پرده از آن بردارد» (نهج البلاغه، خ ۱۴۸).

هر چند این خطبه پس از جدایی آن دو تن از جمع مسلمانان خوانده شده است، اما درون آنان را آشکار می‌سازد.

طلحه و زبیر و عایشه و آنان که همراهشان بودند، بصره را مقر خود گرفتند و امام در پی آنان رو به عراق نهاد. از روزی که مردم با علی (ع) بیعت کردند [پایان ذوالحجه سال سی و پنج] تا روزی که به بصره رسید [جمادی‌الاولی سال سی و شش]، میان امام و شورشیان گفت‌وگوها رخ داده است. از یکی از خطبه‌های امام (ع) آشکار می‌شود که چون آن دو به خلافت نرسیدند، انتظار مشورت و رای‌زنی داشتند؛ اما امام به آنان توجهی نفرمود. امام در این باره چنین می‌گوید:

«چون کار حکومت به من رسید، به کتاب خدا و آنچه برای ما مقرر نمود و ما را به حکم کردن بدان امر فرمود، نگرستم و از آن پیروی کردم و در پی سنتی که رسول خدا (ص) نهاده است، رفتم. نیازی نداشتم تا در این باره از شما و جز شما نظر خواهم و حکمی پیش نیامد که آن را ندانم تا با شما و برادران مسلمانم مشورت رانم. اگر چنین بود، می‌نمایانم و از شما و جز شما روی نمی‌گردانم» (همان: خ ۲۰۵).

به هر حال، چنان که نوشته شد، این دو صحابی خون‌خواهی عثمان را دست‌اویز کردند و زن پیغمبر را برداشته، راه گریز پیش گرفتند؛ اما نخست پیش علی آمدند و گفتند ما قصد عمره داریم و ما را رخصت ده.

امام فرمود: «به خدا آنان قصد عمره ندارند؛ بلکه خیانت را دست به کارند» (یعقوبی، ج ۲: ۱۵۶).

شورشیان چون به بصره رسیدند، یعلی بن منیه، که از جانب عثمان حاکم بصره بود، با چهارصد

هزار دینار خراج یمن نزد آنان رفت و آن مال را در اختیارشان نهاد. بصره از دیرباز جای مردمی شده بود که از شمال شبه جزیره عربستان بودند؛ مردمی که هواخواه خاندان اشرافی قریش بودند و با آل رسول خدا میانه چندان خوبی نداشتند. جرجی زیدان نویسد: «در روزگار علی، بصره عثمانی بود، کوفه علوی، شام اموی، جزیره خارجی، و حجاز سنی» (زیدان، ۶۵).

رسیدن شورشیان به شهرت و دست‌یابی به مال و سلاح، کاری خرد نبود. بیم گسترش فتنه می‌رفت. سرکشانی که قدرت حکومت را تهدید می‌کنند، باید سر جای خود نشاندند. قرآن در این باره می‌گوید: «اگر دو طایفه از مؤمنان به کشتار هم برخاستند، آنان را آشتی دهید و اگر دسته‌ای به راه فساد رفت، با آن بجنگید تا به راه راست آید» (حجرات: ۹).

خلیفه‌ای که گزیده عامه مسلمانان است، نمی‌تواند آنان را به حال خود بگذارد؛ ناچار راه عراق را پیش گرفت. نوشته‌اند از اصحاب رسول خدا (ص) چهارصد تن همراه امیرمؤمنان علی (ع) از مدینه برون شدند و چون به مردم اسد و طی رسیدند، ششصد تن از آنان هم با او همراه گردیدند (یعقوبی، ۱۷۵).

در این سفر، امام نخست به ذوقار رسید. ذوقار سرزمینی است میان کوفه و واسط و بنوبکر بن وائل در آن سرزمین به سر می‌برند. ذوقار به خاطر جنگی که پیش از اسلام میان مردم آن سرزمین و سپاهیان ایران رخ داد، و آن جنگ به نام «یوم ذی‌قار» شهرت یافته است، در تاریخ آن روز جایی خاص داشت.

امام (ع) خطبه‌ای را که به نام ذی‌قار معروف است (نهج البلاغه، خ: ۳۳)، در آنجا خواند و در آن خطبه است که پای‌افزار خود را به پسر عباس نشان داد و فرمود: «بهای این نعلین چند است؟» و او گفت: «بهای ندارد». امام فرمود: «به خدا این را از حکومت شما دوست‌تر دارم، مگر آن که حقی را برپا سازم یا باطلی را براندازم» (علی بن ابی‌طالب، خ: ۳۴).

در ذوقار مردمی از کوفه نزد او آمدند. امام آنان را ستود و به ایشان فرمود: «می‌خواهم به جمع ما به پیوندید تا با برادرانتان که در بصره گرد آمده‌اند، دیدار کنیم. اگر باز گشتند، خیری است که ما می‌خواهیم، و اگر به ستیز برخاستند، با آنها مدارا می‌کنیم چندان که دست به ستم نکشایند» (طبری، ۳۱۵۴ - ۳۱۵۵).

ابوموسی اشعری که از جانب عثمان به حکومت کوفه رسیده بود، کوشید مردم شهر را از یاری علی (ع) باز دارد؛ اما با رفتن امام حسن (ع) به کوفه و گفت‌وگو با مردم و کوشش مالک اشتر، سخنان وی بی‌اثر ماند و شش‌هزار تن از مردم این شهر برای یاری علی (ع) آماده شدند (یعقوبی، ۱۵۸).

چنان‌که آشنایان با تاریخ صدر اسلام می‌دانند، جنگ بصره با یاری مردم کوفه به سود مرکز خلافت پایان یافت؛ ولی این آخرین جنگ نبود. معاویه که از دیرباز سودای خلافت در سر می‌پخت، از یک سو فرستاده علی (ع) را در شام نگاه داشت و خود را برای جنگ با وی آماده کرد، از سوی دیگر مردم را به خون‌خواهی عثمان خواند. دیری نگذشت که جنگ دیگری آغاز گشت و چنان‌که می‌دانیم، این جنگ به سود خلافت پایان نیافت و موجب پراکندگی در سراسر کوفه گردید؛ دسته‌ای از امام جدا شدند و مقابل او ایستادند و سرانجام یکی از همین جدانشدگان بود که امام را شهید کرد.

چرا مردم کوفه در یاری علی هماهنگ نشدند؟ و چرا آنان که با او بودند، در کار سستی کردند؟

مردم کوفه از نظر امیرالمؤمنان علی (ع)

و چرا معاویه پیروز شد؟ علت‌های فراوان دارد؛ اما نیرومندترین علت را باید در ترکیب سپاهیان کوفه و شام جست‌وجو کرد. بدین فقره‌ها یا شکایت‌ها که از سخنان امام، در این مختصر فراهم آورده‌ام، بنگرید:

«آنان با حاکم خود، کار به امانت می‌کنند و شما کار به خیانت. آنان در شهرهای خود درست کارند و شما فاسد و بدکردار. اگر کاسه چوبینی را به شما بسپارم، می‌ترسم آویزه آن‌را ببرید» (نهج البلاغه، خ ۲۵).

«شگفت نیست که معاویه بی سروپاهای پست را می‌خواند و آنان پی او می‌روند، بی آن‌که بدیشان کمکی دهد یا عطایی رسانند. و من شما را، که اسلام را یادگارید و مانده مردم دین‌دار، می‌خوانم تا یاریتان دهم و بهره از عطا مقرر گردانم و شما از گرد من می‌پراکنید و آتش مخالفت مرا دامن می‌زنید» (همان: خ ۱۸۰).

یا آن‌که می‌فرماید: «به خدا دوست داشتم معاویه شما را چون دینار و درهم با من سودا کند؛ ده تن از شما بگیرد و یک تن از مردم خود به من دهد» (همان: خ ۹۷).

و نیز این سخنان: «هیچ‌گاه به شما اطمینان ندارم و شما را پشتوانه خود نمی‌انگارم و در شمار یار و مددکار نیندارم. شترانی را مانند مهارگشاده، چراننده خود را از دست داده؛ چون از سویی فراهمشان کنند، از دیگر سوی پراکنده» (همان: خ ۳۴).

راستی چرا کوفیان چنین بودند و شامیان چنان؟ چرا شامیان از معاویه فرمان می‌بردند و کوفیان نافرمانی امام خویش می‌کردند؟ دانستن علت آن برای آنان که با انسب عرب و خوی و خلق آنان آشنایند، دشوار نیست. عرب‌های آن‌روز قبیله‌ها و تیره‌ها بودند که برای خود نسبت‌نامه‌ای داشتند بر ساخته پیشینیان آنان، و در نهایت به دو پدر قحطان و عدنان می‌رسند. عدنان فرزند اسماعیل است و قحطان نواده سام بن نوح.

از روزگاری که تاریخ نشان می‌دهد، این قبیله‌ها با هم هم‌چشمی و دشمنی داشته‌اند و هیچ‌گاه میان آنان اتحادی نبوده است و به گفته ابن خلدون «عرب هیچ‌گاه جز از راه دین به کشورداری و حکومت و وحدت نمی‌رسد و سبب آن است که به خاطر خوی بیابان‌نشین، گردن به فرمان یکدیگر نمی‌نهند» (ابن خلدون، ۱۲۶).

چون اسلام در شبه‌جزیره عربستان پدید آمد، قبیله‌های نیرومند از پذیرفتن آن سر باز زدند و درگیری‌ها آغاز شد که حدود ده سال به درازا کشید و سرانجام از برکت این دین و موعظت‌های قرآن کریم، همگی با هم برادر شدند. اما تاریخ نشان می‌دهد که این برادری تاروژی برجا بود که سایه رسول (ص) بر سر آنان بود، هرچند در دوران زندگانی پیغمبر نیز گاه مفاخرت‌ها آشکار می‌شد (پس از پنجاه سال، ۲۹؛ کنز العمال، ۳۶۲).

پس از رحلت پیغمبر (ص)، چندی درگیری عرب با ایران و دیگر سرزمین‌ها آنان را از درافتادن با یکدیگر بازداشت. در این جنگ‌ها عرب با جز عرب می‌جنگید و یا عرب مسلمان با عرب نامسلمان؛ اما جنگی که در خلافت علی (ع) آغاز شد، جنگ عرب با عرب بود و هر دو دسته مسلمان.

اگر فقاهت اصحاب علی (ع) بدان درجت رسیده بود که بدانند سرکوبی سرکشان داخلی نیز چون جنگ با مهاجمان خارجی ضروری است، شاید کار چنان دشوار نمی‌شد؛ اما سالیان درازی بود که آن مردم از فقاهت اسلام دور مانده بودند؛ سالیان درازی بود که از جنگ جز گردآوری غنیمت چیزی نمی‌دانستند، و چون جنگ جمل به پایان رسید و سپاهیان علی (ع) چشم به دارایی

کشته شدگان دوختند و علی(ع) آنان را محروم ساخت، ناخشنودی نمودند.

درگیری صفین از جمل دشوارتر بود. در جنگ جمل سپاه کوفه برابر سپاه بصره ایستاد و چنان که نوشتیم، کوفیان طرف دار علی(ع) بودند و بصریان عثمانی؛ اما در جنگ صفین چنان بود که مردم یک قبیله نیمی در کنار علی بودند و نیمی در کنار معاویه و با یکدیگر می جنگیدند، و طبیعی است که این جنگ آنان را خوش نیاید؛ چرا؟ چون می دیدند با هم پیوند خود می جنگند. باز اگر می دانستند چرا می جنگند شاید از دشواری کار کاسته می شد؛ اما چنان که نوشتیم، بیشترین آنان از فقه اسلامی بی بهره بودند. بدین فرموده از امام توجه کنید و روحیه مردم عراق را با آن بسنجید:

«ما با رسول خدا(ص) بودیم، پدران، پسران، برادران و عموهای خویش را می کشتیم و در خون می آلودیم. این خویشاوند کشتی، ما را ناخوش نمی نمود؛ بلکه بر ایمانمان می افزود، که در راه راست پا برجا بودیم و در سختی ها شکیبیا و در جهاد با دشمن کوشا. گاه تنی از ما و تنی از سپاه دشمن به یکدیگر می جستند و چون دو گاو نر سر و تن هم را می خستند؛ هر یک می خواست جام مرگ را به دیگری ببیماید و از شربت مرگش سیراب نماید. به جانم سوگند، اگر رفتار ما همانند شما بود، نه ستون دین برجا بود و نه درخت ایمان شاداب و خوش نما» (نهج البلاغه، خ: ۵۶).

اما راستی آنان این فرموده را در گوش می گرفتند و یا بدان وقعی می نهادند؟ امام آشکار می سازد. بدین خطبه بنگرید:

«گرفتار کسانی شده ام که چون امر می کنم، فرمان نمی برند و چون می خوانم، پاسخ نمی دهند. ای ناکسان، برای چه در انتظارید؟ و چرا برای یاری دین خدا گامی بر نمی دارید؟ دینی کو که فراهمتان آرد؟ غیرتی کو تا شما را به غضب آرد؟» (همان: خ ۳۹)

و پس از گذشت بیست و اند سال، فرزند او را می بینیم که با آن مردم یا فرزندان آن مردم مانند همان جمله ها را می گوید:

«ای یاوران آل ابوسفیان، اگر دین ندارید و از رستاخیز نمی ترسید، در دنیای خود آزادمرد باشید. و اگر خود را عرب می شمارید، به نسب خود باز گردانید»^۱

و چون درنگ آنان را در کارزار با مردم شام می بیند، می گوید:

«زشت بادید و از اندوه بیرون نیابید، که آماج بلائید. بر شما غارت می برند و ننگی ندارید؛ با شما پیکار می کنند و به جنگی دست نمی گشایید؛ خدا را نافرمانی می کنند و خشنودی می نمایید. اگر در تابستان شما را بخوانم، گوئید: هوا سخت گرم است، مهلتی ده تا گرما کمتر شود. اگر در زمستان فرمان دهم، گوئید: سخت سرد است، فرصتی ده تا سرما از بلاد ما به در شود. شما که از گرما و سرما چنین می گریزید، با شمشیر آخته کجا می ستیزید» (همان: خ ۲۷).

و نیز این سخنان:

«ای مردمی که به تن فراهمید و در خواهش ها مخالف همید! سخنانتان تیز، چنان که سنگ خاره را گدازد و کردارتان کند، چنان که دشمن را درباره شما به طمع اندازد. در بزم، جوینده مرد ستیزید و در رزم، پوینده راه گریز. آن که از شما یاری خواهد، خوار است و دل بیمار. خوارتان از آسایش به کنار. برای کدام خانه پیکار می کنید و پس از من در کنار کدام امام کارزار؟ به خدا سوگند فریفته کسی است که فریب شما را خورد و بی نصیب کسی است که انتظار پیروزی از شما برده» (همان: خ ۲۹).

۱. سخن سیدالشهدا(ع)، روز عاشورا خطاب به مهاجمان خیمه ها.

اما شیطان چنان دل آن مردم را پر کرده بود که موعظت در آن راهی نداشت و امام می فرمود:
«ای نه مردان به صورت مرد! ای کم خردان ناز پرورد! کاش شما را ندیده بودم و نمی شناختم، که
به خدا پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت. خدایتان بمیراناد، که دلم از دست
شما پر خون است و سینه ام مالا مال خشم شما. مردم دون که پیایی جرعه اندوه به کامم می ریزید و با
نافرمانی و فروگذاری جانبیم کار را به هم درمی آمیزید» (همان: خ ۲۷).
و سرانجام درد دل خود را با خدا در میان می نهد:

«خدایا! اینان از من خسته اند و من از آنان خسته؛ آنان از من به ستوه اند و من از آنان دل شکسته؛
پس بهتر از آنان را مونس من دار و بدتر از مرا بر آنان بگماره» (همان: خ ۲۵).
دعای امام در حق آن نامردم به اجابت رسید؛ طولی نکشید که زیاد بر آنان حکومت یافت و
سزایشان را در کنارشان نهاد و بیست سال بازیچه حکومت شام گشتند تا آن که صحنه دیگری برای
آزمایشات پدید گشت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی